

پژوهش صرفی شماره ۱۱

راههای تشخیص حروف اصلی از زائد

راههای تشخیص حروف اصلی از زائد به تفصیل^۱ عبارتند از:

۱. **وزن:** هرگاه وزن یک کلمه را در اختیار داشته باشیم، به سهولت می‌توانیم حروف اصلی و زائد آن را مشخص کنیم؛ به عنوان نمونه وقتی می‌گویند: «حادی» بر وزن «عالف» است، می‌فهمیم حروف اصلی آن (و-ح-د) است.
۲. **مراجعه به کلمات متجانس (اشتقاق):** حروفی که در تمامی کلمات متجانس تکرار می‌شوند، غالباً اصلی بوده و سایر حروف زائد هستند.
۳. **آشنایی با حروف زائد و مواضع غالبی زیادت آنها (غلبة الزیادة):** حروف زائد در زبان عربی در ترکیب «سألتُمونیها» جمع شده‌اند؛^۲ حروف زائد یکی از این حروف هستند، لذا در تشخیص حروف اصلی کلمه «قندیل» می‌گوییم: قاف و دال اصلی هستند؛ زیرا جزو حروف «سألتُمونیها» نیستند. البته باید توجه داشت که مراجعه به «سألتُمونیها» در تشخیص حروف اصلی، دو استثناء دارد:
 - **باب تضعیف:** یعنی در اوزانی که حرف مشدّد دارند، ممکن است یکی از دو حرف مشدّد، زائد باشد، ولی هیچکدام از حروف سألتُمونیها نباشد؛ مثلاً در «شَرَّد»، یکی از دو راء مشدّد زائد است، ولی جزو سألتُمونیها نیست.
 - **باب الحاق:** گاه در کلمات ملحق، حروف زائدی یافت می‌شود که جزو سألتُمونیها نیست؛ مثلاً در کلمه «جَلَبَب» باء دوم زائده است، ولی جزو سألتُمونیها نیست.
۴. **عدم النظیر:** گاه حکم به اصلی بودن یک حرف، موجب می‌شود که وزن آن کلمه از اوزان متعارف زبان عربی خارج شده و به یک وزن بی‌نظیر در زبان عربی تبدیل گردد؛ در این صورت آن حرف مشکوک را می‌بایست، حرفی زائد محسوب کرد. به عنوان نمونه، اگر در کلمه «تَفَّل» تاء اول را اصلی بدانیم، وزن کلمه «فَعْلُل» خواهد شد و چنین وزنی در اوزان رباعی نظیر ندارد، لذا باید به زیادت تاء اول حکم کرده تا وزن آن «تَفْعُل» بشود.^۳
۵. **تصریح اهل لغت:** استفاده از نظریات لغت‌نویسان برای تشخیص حروف اصلی از سه راه میسر است:
 - مراجعه به لغت‌نامه‌هایی که بر اساس حرف ابتدای هر کلمه (و نه ریشه کلمات) سامان یافته‌اند، می‌تواند ما را به حروف اصلی کلمات رهنمون شوند.

۱. در خاتمه کتاب ساده، (چاپ هفتاد و نهم، ویرایش ۱۳۹۲)، مباحث شتی، ص ۳۶۶، چهار راه (وزن، اشتقاق، غلبه زیادت و عدم النظیر) را به تفصیل مورد بحث قرار داده است.

۲. برای تجمیع حروف زائده بیش از ۱۳۰ ترکیب پیشنهاد شده است؛ ابن خروف ۲۰ مورد از آنها را گردآوری کرده است؛ برخی از این ترکیبها عبارتند از: «لا آنسئتموها، الیوم تنسأه، و نهیة مسئول، و آتاه سلیمان، و سألتُم هوانی، و هم یتسائلون، أمان و تسهیل» رک: راجی اسمر، المعجم المفصل فی علم الصرف، مراجعه: إملیل بدیع یعقوب، ص ۲۷۸.

۳. ممکن است کسی بگوید «تَفْعُل» نیز وزنی نامتعارف است؛ در پاسخ می‌گوییم: اوزان اسم ثلاثی مزید بسیار است و از حدّ و حصر خارج.

- هرگاه با جستجوی رایانه‌ای نیز کلمه‌ای را در معجم بیابیم می‌توانیم حروف اصلی آن را تشخیص بدهیم؛ به عنوان نمونه اگر کلمه «ضحی» را با جستجوی رایانه‌ای یافتیم، می‌بینیم که مصنف کتاب لغت آن را در ذیل ریشه «ض-ح-و» آورده است و از همینجا معلوم می‌شود که ریشه «ضحی»، (ض-ح-و) می‌باشد.
- گاه علمای لغت صراحتاً به بیان حروف اصلی و زائد یک کلمه پرداخته‌اند؛ به عنوان نمونه:

«طَيِّئُ؛ قَبِيلَةٌ بوزن: فِيعَل، و الهمزة فيها أصلية.»^۴

«الشيطان فِيعَالٌ من شَطَنَ، أَى بَعْدَ.»^۵

تذکر: گاه هر یک از راه‌های فوق به تنهایی موجب شناسایی حروف زائد از اصلی نمی‌گردد، بلکه باید از انباشت این راه‌ها به نتیجه رسید؛ به تعبیر دیگر، می‌بایست تمامی قرائن و شواهد را کنار هم گذاشت، تا حروف اصلی و زائد را از یکدیگر تشخیص داد.

آیا بین راه‌های تشخیص حروف اصلی ترتیبی وجود دارد؟ مؤلف صرف ساده بین راه‌های ذکر شده ترتیب ذیل را

قائل شده است: (وزن، اشتقاق، غلبه زیادت، عدم نظیر) ولی به نقل ایشان، ابن حاجب عدم نظیر را بر غلبه زیادت مقدم دانسته است: «تُعرف زوائد الكلمات بأوزانها- إن وجدت الدوزان في منبع وثيق- ... ثم إن لم نتحصّل على الوزن فمعرفة الزائد بالاشتقاق، و إن فقد الاشتقاق فوجود بعض الزوائد- یعنی الحروف المعروفة بازوائد- في الكلمة، و إن لم تكن فبعدم النظر و خروج الكلمة عن أبنية الأصول.»^۶

تهیه و تنظیم: محسن زارع پور

مدرسه علمیه معصومیه (سلام الله علیها)، سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

تکثیر این مجموعه بلا مانع است. پیشنهادات و انتقادات خود را در پایگاه علم صرف مطرح کنید.

پایگاه علم صرف www.tasrif.blog.ir

www.rashad.mihanmail.ir

۰۹۱۲۴۵۱۵۲۹۳

۴. کتاب العين ؛ ج ۷ ؛ ص ۴۶۷.

۵. تهذیب اللغة ؛ ج ۱۱ ؛ ص ۲۱۴.

۶. طباطبائی، سید محمد رضا، صرف ساده، (چاپ هفتاد و نهم، ویرایش ۱۳۹۲)، مباحث شتی، ص ۳۶۶. مؤلف در پاورقی می‌نویسد: «قدم ابن الحاجب فی الشافية عدم النظر علی الزوائد و استشكل الرضى فی الشرح علی هذا الترتیب و رأى العکس اولی(شرح الشافية ج ۲ ص ۳۵۶ و ۳۵۸).»